



علی عبداللهی

نسبیت در ترجمه شعر

بحث بر سر ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری شعر، بحثی کهنه ولی همچنان داغ است. اما ترجمه شعر بی‌اعتنا به این بحث‌ها، همچنان در همه زبان‌ها انجام می‌گیرد و حتی همان‌ها که به ترجمه‌ناپذیری شعر قائلند، باز هم وسوسه می‌شوند ترجمه‌ها را بخوانند تا دست کم ببینند مترجم چگونه از سد ترجمه‌ناپذیری بردویده و سرانجام چه دسته‌گلی به آب داده است. عناصر معمول ترجمه‌ناپذیر شعر را، غالباً موسیقی، وزن، لحن، بازی‌ها و تمهیدات زبانی، ساختار یا قالب، و در آخر عناصر فرهنگی و حافظه تاریخی - قومی - زبانی نانوخته پشت هر شعر یا تاریخ-جغرافیای نامرئی می‌دانند که فقط اهل آن زبان می‌شناسدش و بس. لازم است به اینها تلقی هر ملتی از شعر را نیز بیافزاییم، زیرا شعر به فرض از نظر شعرخوانان ژاپنی با شعرخوانان انگلیسی یا ایرانی، عرب، یونانی یا اسکیمو... در مواردی متفاوت است و چه بسا غریب هم باشد. در این نوشتار قصد ندارم به همه عناصر ترجمه‌ناپذیر یا کمتر ترجمه‌ناپذیر شعر بپردازم، زیرا سخن به درازا می‌کشد. از اینرو به عناصر فرهنگی و حافظه تاریخی-قومی - زبانی نانوخته پشت هر شعر و برخی ابهام‌های شعر بسنده می‌کنم که پدیده مهمی است و گاهی مترجمان تازه‌کار یا کم‌دانش آن را اساساً در نمی‌یابند یا از کنارش به سادگی رد می‌شوند. در مواردی حتی منکرش هم می‌شوند. در آخر هم ترجمه‌های مختلف یک شعر کوتاه را می‌آورم که فاقد موارد ترجمه‌ناپذیر یاد شده است، ولی همچنان تلقی‌های گوناگونی از آن در لحن و ساختار ترجمه در فارسی به وجود آمده است.

پیش از هر چیز باید این را هم خاطر نشان کنم که ترجمه، به ویژه ترجمه شعر، حرکت در مرز نسبیت‌هاست. به سخن دیگر همه چیز را می‌شود ترجمه کرد و در عین حال چیزی به نام ترجمه صددرصد کامل و آرمانی هم وجود خارجی ندارد. این خود تناقضی است در امر ترجمه که همیشه وجود دارد و از قرار معلوم کاری هم نمی‌شود برایش کرد. از قضا همین بخش از ترجمه، برای کسانی که در این وادی می‌پویند، جذاب و پرکشش است. زیرا

وقتی خواننده درمی‌یابد که مترجم به آن نزدیک شده است، گل از گلش وا می‌شود. زمانی از آدونیس، شاعر عرب در سفرش به ایران در جلسه‌ای پرسیدند که به نظر شما ترجمه شعر خیانت است؟ او به صراحت گفت: «چنین است، ولی کاش هر چه بیشتر از این خیانتها در هر زبانی صورت گیرد!»

به شعر جمعه فروغ فرخزاد توجه کنید:

جمعه ساکت

جمعه متروک

جمعه چون کوچه های کهنه، غم انگیز

جمعه اندیشه‌های تنبل بیمار

جمعه خمیازه‌های مودی کشدار

جمعه بی‌انتظار

جمعه تسلیم

خانه خالی

خانه دلگیر

خانه در بسته بر هجوم جوانی

خانه تاریکی و تصور خورشید

خانه تنهایی و تفال و تردید

خانه پرده، کتاب، گنجه، تصاویر

آه، چه آرام و پرغرور گذر داشت

زندگی من چو جویبار غریبی

در دل این جمعه‌های ساکت متروک

در دل این خانه‌های خالی دلگیر

آه، چه آرام و پرغرور گذر داشت...^۱

صرف نظر از عناصر وزنی، قافیه‌ها و لحن خاص شعر، که قطعاً مترجم باید برای آن تمهیداتی بیاندیشد و مابه‌ازایی کم‌وبیش شبیه به آن‌ها برگزیند، در نگاه نخست تمام هستی همین شعر به ظاهر ساده و کم‌آرایه، و احساس‌های پنهان پشت آن نیز، ترجمه‌ناپذیر می‌نماید. مسئله مترجم از نام شعر شروع می‌شود. مترجم برابر نهاد جمعه را چه باید بگذارد؟ خود جمعه؟ اگر اندکی از معنای دم‌دستی ترجمه فراتر برویم، درمی‌یابیم که قطعاً چنین

۱. فروغ فرخزاد، منتخب اشعار، (صدای امروز ۴)، به‌گزینش غلامرضا بروسان، نشر شاملو، مشهد، ۱۳۸۸، صص ۵۶ و ۵۷.



آدونیس: «ترجمه شعر خیانت است ولی کاش هرچه بیشتر از این خیانت‌ها در هر زبانی صورت گیرد!»

نیست، چون جمعه در تقویم اروپایی و آمریکایی و بیشتر جاهای دیگر دنیا روز کاریست نه تعطیل. پس باید معادلی نزدیک‌تر به مفهوم اصلی آن بگذاریم. اینجاست که درمی‌یابیم در فرهنگ مسیحی معادلی جز «یکشنبه» به خاطرمان نمی‌رسد و از قضا، این یگانه انتخاب ناگزیر ماست برای این نام! گو اینکه اگر بخواهیم در مثل، آن را به عبری یا برای جامعه یهودیان ترجمه کنیم، همین عبارت را به «شنبه» برمی‌گردانیم، چون شنبه روز تعطیل آن‌هاست و از جهتی نزدیک‌تر به جمعه هم هست و روزی است که از نظر کلیمیان متعصب، کار در آن نهی شده است درست شبیه به تلقی برخی مسلمانان از جمعه.

پس از این انتخاب، در گام بعدی یعنی برگردان صفات‌های جمعه و معنای ضمنی پشت آن، دوباره دچار مشکل می‌شویم. آیا یکشنبه، روز تعطیل پس از یک هفته کار جدی، «ساکت» و «متروک» و «چون کوچه‌های کهنه»، «غم‌انگیز» است؟ دست‌کم در بیشتر جاها چنین چیزی وجود ندارد. پس در گام بعد باز هم شعر پنهان پشت واژه‌های این شعر به طور کامل از سوی خواننده اروپایی فهمیده نمی‌شود. می‌دانیم که مردمان جوامع صنعتی پس از یک هفته کار طاقت‌فرسا، یکشنبه را اغلب به خوشی و شادخواری می‌گذرانند و درک نمی‌کنند که چرا باید شاعر این شعر، اسیر چنان احساس یاس‌آلود و غم‌انگیزی شود؟ این «دلگیر»ی، «تسلیم» و «تاریکی» در سرتاسر شعر پخش شده و سپس به گونه‌ای نمادین به سراسر زندگی شاعر، یا من غنایی شعر تسری یافته است. و «زندگی» که «چو جویبار غریبی»

«در دل جمعه‌های ساکت و متروک» و «خانه‌های خالی دلگیر»، البته «آرام و پرغرور» گذر دارد.

چه بسا مترجم و سپس خواننده فکر کند که این دلگیری از من شاعر برمی‌خیزد و خصلت خاص این شعر است که باید خواننده با آن همراه شود. این تصور تا حدی درست است و البته مترجم هم به هیچ رو نمی‌تواند آن را تغییر بدهد. اینجاست که دریافت کامل و همذات‌پنداری تمام‌عیار با این شعر به وجود نمی‌آید. چرا باید شاعر در سال‌های جوانی چنین احساسی داشته باشد؟ این همان تاریخ ناگفته پشت شعر است که فقط خواننده ایرانی و شاید مسلمان که با دلگیری چنین روزی آشناست، به خوبی دریابدش.

نمونه‌هایی از این دست در عالم شعر بسیارند، چه در تک واژگان هر زبان و چه در کل آثار ادبی در گوشه گوشه جهان، آن چیزی که مثلاً پشت بیت «پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند» و «شراب ترس محتسب خورده» حافظ پنهان است و فقط کسی که در جامعه حافظ زندگی کرده باشد، تمام و کمال درمی‌یابدش. یا مثلاً عنوان به ظاهر ساده این مجموعه شعر شفیع کدکنی در *کوچه‌باغ‌های نشابور* که پر از نشانه‌گان بومی و خاص ماست. حتی در نوع نگارش واژه «نشابور». خواننده اروپایی چه درکی از «کوچه باغ» دارد و البته از نشابور؟ اینجاست که ترجمه‌ناپذیری نمود بیشتری می‌یابد و مترجم ناگزیر است یا از خیر احساس نرفته در پشت چنین شعری بگذرد یا به توضیح و زیرنویس و پیشگفتار و... متوسل شود تا بلکه خواننده را اندکی به مقصود شاعر نزدیکتر کند.

چنین نمونه‌هایی را می‌توان در هر جا که فرهنگی وجود دارد و انسان‌هایی زندگی می‌کنند و تاریختی پشت کلمات نهان است، دید. نمونه‌هایی بسیار پیچیده‌تر از نمونه‌های پیشین و زبانزد در دشواری ترجمه شعر در جهان کم نیست. یکی از نمونه‌های مشهور اروپایی آن، شعر بلند «سرزمین هرز»، اثر تی.اس. الیوت است که حتی در ترجمه عنوان آن هنوز در فارسی توافقی ضمنی وجود ندارد. بهمن شعله‌ور آن را *سرزمین هرز*، کسان دیگر *سرزمین ویران*، دشت سترون، خراب آباد، سرزمین بی‌حاصل یا *ویران آباد*، و بیژن الهی اخیراً *ارض موات* ترجمه‌اش کرده است. تفاوت‌های لحن و سبک و تمهیدات اتخاذ شده در ترجمه متن این شعر بلند هم آنقدر زیاد است که نمی‌توان هیچکدام را با قطعیت ترجمه‌های کامل و تمام‌عیار دانست، چنان که ما را از خواندن ترجمه‌های دیگر بی‌نیاز کند. در عین حال به طرز عجیبی همه آن ترجمه‌ها هم کم و بیش خواندنی‌اند.

می‌روم سراغ قفسه کتاب‌های نه چندان کامل ترجمه شعر جهان در اتاق کارم و با کمی جستجو چهار ترجمه مختلف از این شعر را می‌یابم. در آغاز یازده سطر آغازین متن اصلی و سپس

هر چهار ترجمه فارسی از این متن را می‌آورم با حفظ رسم الخط و تقطیع سطرها در هر کدام:

The Burial of the Dead

April is the cruelest month, breeding
Lilacs out of the dead land, mixing
Memory and desire, stirring
Dull roots with spring rain.
Winter kept us warm, covering
Earth in forgetful snow, feeding
A little life with dried tubers.
Summer surprised us, coming over the Starnbergersee
With a shower of rain, we stopped in the colonnade,
And went on in sunlight, into the Hofgarten,
And drank coffee, and talked for an hour.

ترجمه یکم^۲:

۱. تدفین مرده

آوریل ستمگرترین ماه‌هاست، گل‌های یاس را
از زمین مرده می‌رویاند، خواست و خاطره را
به هم می‌آمیزد، و ریشه‌های کرخت را
با باران بهاری برمی‌انگیزد.
زمستان گرم مان می‌داشت، خاک را
از برفی نسیان‌بار می‌پوشاند، و اندک حیاتی را
به آوندهای خشکیده توشه می‌داد.
تابستان غافلگیرمان می‌ساخت، از فراز اشتارن برگسه،
با رگباری از باران فرامی‌رسید، ما در شبستان توقف می‌کردیم،
و آفتاب که می‌شد به راهمان می‌رفتیم، به هوفگارتن،
و قهوه می‌نوشتیدیم، و ساعتی گفت‌وگو می‌کردیم.

۲. سرزمین هرز، تی.اس. ایوت، ترجمه ی بهمن شعله‌ور، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۹، صص ۱۷ و ۱۸. (چاپ اول، نشر فاریاب ۱۳۶۲). (متن اصلی ایوت از ترجمه سوم گرفته شده و ترتیب ترجمه‌ها در تمام مقاله، بر اساس چاپ اول آثار است.)

ترجمه دوم^۳:

۱. تدفین مرده
 آوریل بی‌رحم‌ترین ماه سال است.
 چرا که از زمین مرده گل یاس می‌رویند
 خاطره و شوق را در هم می‌آمیزد
 و با باران بهاری
 ریشه‌های بی‌احساس را قوت می‌بخشد
 زمستان ما را گرم نگه می‌داشت
 با برف فراموشی آور زمین را پوشاند
 و با مانده‌های خشک شده حیات حقیری را پرورش داد
 وقتی از روی دریاچه اشتانبرگزی می‌گذشتیم
 تابستان ما را مبهوت خود ساخت
 رگباری درگرفت و ما بناچار
 زیر ستون بندها لختی ایستادیم
 و وقتی آفتاب نمایان شد
 به راه خود ادامه دادیم و وارد باغ ملی هوفگارتن شدیم
 و قهوه‌ای نوشیدیم و ساعتی گپ زدیم.

ترجمه سوم^۴:

تدفین مردگان
 آوریل بی‌رحم‌ترین ماه‌هاست:
 از خاک مرده گل یاس
 می‌رویند،
 خاطره و خواهش را
 درهم می‌آمیزد،
 و ریشه‌های افسرده را با باران بهاری
 بر می‌انگیزد.
 زمستان گرم نگاهمان می‌داشت:

۳. سرزمین هرز، تامس استرنز الیوت، ترجمه مهدی وهابی، نشر امتداد، ۱۳۸۳، ص ۱۴.
 ۴. سرزمین بی‌حاصل، تی. اس. الیوت، ترجمه جواد علافیچی، نشر نیلوفر، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۱.

زمین را با برف فراموشی
می‌پوشاند،
و حیات ناچیزی از نک ریشه‌های خشک
می‌نوشاند.
تابستان غافلگیرمان کرد:
بر فراز اشتارن برگزه رسید و رگباری بارید.
ما در میان ستونها پناه گرفتیم.
در آفتاب به راه افتادیم و در هوفگارتن
قهوه‌ای خوردیم و ساعتی صحبت کردیم.

ترجمه چهارم^۵:

جور فروردین نگر چون برمیارد ناز و نرگس از زمین مُرده، از گل؛ خَلطِ
یاد و آرزو می‌کُند با مورموزِ ریشه‌لَس، ریشه‌افسُرده، زیرِ نمِ نمِ نیسان.
زمستان گرم‌مان می‌داشت، قوتِ لایموتِ ساقه، در آوندِ خشکِ نیمه جان
و گوش تا گوشِ زمینِ برفِ فراموشی.
و تابستان که غافلگیر می‌بارید روی تُرکمن صحرا چه رگباری،
و ما در اوبه می‌ماندیم، دستاغوش.
و چون وامی‌گرفت و گوش تا گوشِ هوا خندان، ساعتی گپ در کنار دشت
گرگان، پای چای نیمه گس در استکان‌های کمرباریک، تمام عیشِ عالم
بود...

دست کم دو ترجمه قدیمی دیگر از این شعر بلند را هم پیشتر خوانده بودم چون تازگی تجدید
چاپ نشده‌اند و ندارم‌اش، از خیر آوردن‌شان می‌گذرم.
ترجمه اول که قدیمی‌تر است و تازه در قطع جیبی تجدید چاپ شده، حاوی ۲۶ صفحه متن
اصلی است و ۳۰ صفحه توضیح و مقدمه و یادداشت درباره شعر.
در ترجمه دوم ۳۰ صفحه به متن اختصاص دارد و ۲۰ صفحه به توضیحات و شرح‌های مترجم.
در ترجمه سوم ۲۲ صفحه متن اصلی است و نزدیک به صد صفحه شرح و نقد و تفسیر شعر.
ترجمه آخری که بخشی از شعر است پس از یادداشتی بحث‌انگیز و در نوع خود تازه در باب
ترجمه، آمده است.

۵. این شماره با تأخیر ۶ بیژن الهی (۱۳۲۴-۱۳۸۹) آوا نوشت، تهران، ۱۳۹۰، ۵۸.

می‌بینید که ترجمه‌ها تفاوت زیادی با هم دارند. و البته باید چنین باشد چون بر هر ترجمه‌ای لاجرم مهر فردیت مترجم می‌خورد و به ناچار با ترجمه دیگر فرق دارد، ولی در ترجمه شعرهای دوران‌ساز و سرشار از معانی نهفته، همیشه مترجم ناچار است به توضیح، تفسیر و پانوشته‌هایی حتی بیشتر از متن اصلی، متوسل شود تا بلکه خواننده را به دنیای شاعر نزدیکتر کند. گویا چاره‌ای جز این نیست و مترجمان سرشناس خارجی هم در این موارد چاره‌ای جز در پیش گرفتن همین استراتژی نداشته‌اند.

نمونه دیگر شعر دشوار، پرتأویل و تفسیر و به گمان منتقدان ترجمه‌ناپذیر، در ادبیات آلمانی زبان را باید سوگ‌سروده‌های دوئینو^۶ اثر راینر ماریا ریلکه^۷ اتریشی دانست که از قضا دو ترجمه از آن به زبان فارسی وجود دارد. یکی به قلم نگارنده^۸ و دیگری به قلم استاد مرحوم شرف‌الدین خراسانی (شرف)^۹. از قضا مترجم انگلیسی آن «استفان اسپندر» هم یکایک سوگ‌سروده‌ها را با شرحی جداگانه از هر شعر، آورده است. در ترجمه یکم فارسی، چنین موردی وجود دارد، ولی در ترجمه دوم یادداشتی برای هر «سوگ‌نامه» نیامده است.

در این جا متن اصلی بخش اول سوگ‌سروده یکم را می‌آورم و سپس دو ترجمه فارسی از هر کدام:

Die erste Elegie

Wer, wenn ich schrie, hörte mich denn aus der Engel
Ordnungen? und gesetzt selbst, es nähme
einer mich plötzlich ans Herz: ich verginge von seinem
stärkeren Dasein. Denn das Schöne ist nichts
als des Schrecklichen Anfang, den wir noch grade
[ertragen,
und wir bewundern es so, weil es gelassen verschmäht,
uns zu zerstören. Ein jeder Engel ist schrecklich.
Und so verhalt ich mich denn und verschlucke den
[Lockruf
dunkelen Schluchzens. Ach, wen vermögen

۶. Duineser Elegien, Rainer Maria Rilke.

۷. سوگ‌سروده‌های دوئینو، سونت‌هایی برای ارفئوس، راینر ماریا ریلکه، ترجمه علی عبداللهی، نشر مرکز، ۱۳۸۰، صص ۱۴ و ۱۵.

۸. سوگنامه‌ها و ترانه‌ها، راینر ماریا ریلکه، برگردان از شرف‌الدین خراسانی (شرف)، انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۱.

wir denn zu brauchen? Engel nicht, Menschen nicht,
 und die findigen Tiere merken es schon,
 dass wir nicht sehr verlässlich zu Haus sind
 in der gedeuteten Welt. Es bleibt uns vielleicht
 irgend ein Baum an dem Abhang, dass wir ihn täglich
 wiedersähen; es bleibt uns die Straße von gestern
 und das verzogene Treusein einer Gewohnheit,
 der es bei uns gefiel, und so blieb sie und ging nicht.

ترجمه یکم:

سوگ سروده یکم

اگر فریاد برآورم، چه کسی از خیل فرشتگان می شنودم؟ و اگر یکی
 ناگهان به سینه بفشاردم:
 از هستی نیرومندترش فانی می شوم.
 زیرا زیبایی، چیزی جز آغاز دهشتی نیست
 که هنوزش بر می تابیم، و همچنان می ستاییم اش
 از آنرو که بی پروا واپس می زندمان از ویرانی.
 هر فرشته ای دهشتناک است.
 چنین است که برخود لگام می زنم و فرو می خورم
 بانگ وسوسه ناک حق تیره ام را.
 آه، در این وانفسا، چه کس به کارمان می آید؟
 نه فرشتگان، نه آدمیان.
 حتی حیوانات هوشمند بو می برند
 که ما را چندان آرامشی نیست
 در این جهان تعبیر شده.
 چه بسا بهر ما درختی بر سرایشینی بماند، که هر روزه ببینم اش!
 خیابان دیروز و وفاداری عادت،
 که دوستش می داشتیم، و همچنان ماند و نرفت.

ترجمه دوم:

سوگنامه یکم

چه کسی، اگر من فریاد می زدم، در سلسله مراتب فرشتگان
 آواز مرا می شنید؟ و خود گیرم که یکی از ایشان
 ناگهان مرا بر دل خود می فشرد: من از تأثیر وجود نیرومندتر او
 از میان می رفتم. زیرا زیبا چیزی نیست جز آغاز
 هراس انگیز، که ما هنوز به دشواری آن را تحمل می کنیم،
 و آن را چنین تحسین می کنیم، از آن رو که او به آرامی عار دارد که ما را
 ویران کند. هر فرشته ای هراس انگیز است.
 و بدین سان من خودداری می کنم و فریاد یاری خواستن غرنگ تیره را
 فرو می بلعم. آوخ، پس ما از که می توانیم
 یاری بخواهیم؟ فرشته نه، آدمی نه،
 و جانوران هوشمند از این آگاه اند
 که ما چندان در این جهان تفسیر شده
 در خانه نیستیم. برای ما شاید تنها درختی
 بر سرآشوب بر جای می ماند، که ما آن را هر روز
 دوباره می بینیم؛ برای ما خیابان دیروزین بر جای می ماند
 و وفاداری نازپرورد عادتی
 که دوما^۹ از آن خوشش آمده است، و بدین سان مانده و نرفته است...

در مورد شعر فروغ، فقط با ترجمه ناپذیری بخش پنهان شعر روبرو هستیم نه تک تک
 واژه ها یا برخی مفاهیم. در زبان اصلی آن هم هیچ نکته مبهمی برای خواننده ایرانی وجود
 ندارد. اما در شعر الیوت و ریلکه، افزون بر مورد اول در ترجمه ناپذیری، ترجمه ناپذیری در
 عبارات شعر نیز به چشم می خورد، به سخن دیگر عبارتهای انتخاب شده از سوی شاعر
 بسیار تأویل بردار هستند و مثلاً در شعر ریلکه عبارت Dasein در سطر سوم، معنایی فراتر
 از «هستی» دارد که در ترجمه اول، در یادداشتی بر سوگسرود یکم، توضیحاتی در مورد
 آن آمده است و ریلکه در اینجا، برای نخستین بار، بسیار پیشتر از مارتین هایدگر فیلسوف،
 معنای هایدگری «دازاین» را مدنظر داشته است که با برابر نهاد «هستی» همه معنای آن افاده

۹. در متن اصلی به همین صورت آمده است.

نمی شود. واژهٔ “das Schöne” (صفت اسمی) را هم می توان «امر / چیز زیبا» ترجمه کرد و هم «زیبایی» و «زیبا». و از این گونه است گزارهٔ Ein jeder Engel ist schrecklich. «هر فرشته‌ای دهشتناک است.» یا «هر فرشته‌ای هراس انگیز است.» این گزاره نه تنها در ترجمه عبارت غریبی است، بلکه برای گویشوران آلمانی زبان هم گزاره‌ای عجیب و خلاف تصور معمول از مفهوم «فرشته» ، دستکم در دنیای مسیحیت و سایر مذاهب سامی است. موارد زیادی از این دست در شعر البیوت و ریلکه دیده می شود. سوگسروده‌ها پر است از ابهام‌های متعدد برای خوانندهٔ زبان اصلی: ارجاعات بینامتنی مبهم، واژه‌سازی، مفهوم‌سازی، بهره از تجربیات بسیار فشرده در زندگی شخصی بی‌هیچ اشاره‌ای، ایجاد ساختارهای مبهم و چند پهلوی نحوی... . چنان که در مورد ده سوگسرودهٔ ریلکه، تفسیر و تأویل‌های متعددی به قلم منتقدان مختلف حتی به زبان آلمانی برای آلمانی زبانها نوشته شده است. این ابهام‌ها در ترجمه نیز، به همان میزان و به خاطر سفر متن به فرهنگی دیگر، حتی بیشتر از آن، همچنان به قوت خود باقی می ماند. از دو شعر بالا از شاعران نامبرده، مثالهای زیادی را می توان ذکر کرد که برای خوانندهٔ زبان اصلی مبهم است و شعر در زبان اصلی هم نیاز به تفسیر و تأویل دارد. این موارد که ممکن است از تجربه‌های زیستهٔ خاص شخصی یا شهودی شاعر یا جهان‌نگری ویژه اش سرچشمه گرفته باشد، مترجم و خواننده را به دردسر می اندازد و نظیر آن در شعرهای مختلف هر زبان به میزانی کم و زیاد وجود دارد. هرچه عناصر در شعری بیشتر باشد، آن شعر ترجمه‌ناپذیرتر می نماید، میزان افت ترجمه در آن بیشتر است و در عین حال نسبت بیشتری بر ترجمه حکمفرماست.

در آخر، نمونهٔ بسیار ساده‌تری از ارایش فرید شاعر اتریشی می آورم، که به ظاهر هیچکدام از این دو مورد یاد شده در بالا در آن وجود ندارد، ولی ترجمه‌های موجود از آن به فارسی، با وجود صحت و درستی معنا، هر کدام لحن و موسیقی خاص خودش را دارد. لحن، موسیقی و انتخاب کلمه ها، هر کدام شعری متفاوت به وجود می آوردند. شعر بسیار کوتاه «بی شوخی» یا «به جد» از این قرار است:

Humorlos¹⁰
Die Jungen
werfen
zum Spaß
mit Steinen

فصلنامه مترجم / سال بیستم / شماره پنجاه و دو و پنجاه و سه // ۲۰۵

nach Fröschen

Die Frösche
sterben
im Ernst

ترجمه یکم^{۱۱}:

بی شوخی
پسرک‌ها
شوخی شوخی
به قورباغه‌ها
سنگ
می‌پراندند

قورباغه‌ها
جدی جدی
می‌میرند

ترجمه دوم^{۱۲}:

آن روی سکه
کودکان
به شوخی
به سوی قورباغه‌ها
سنگ پرتاب می‌کنند
اما قورباغه‌ها
کاملاً جدی
می‌میرند.

۱۱. قورباغه‌ها جدی جدی می‌میرند، گزینه‌ای از شعر آلمانی زبان از آغاز تا امروز، گزینش، ترجمه و مقدمه، علی عبداللهی، نشر مرکز، ۱۳۸۱، ص ۱۸۸. (این شعر بیشتر در سال ۱۳۷۲ در یکی از شماره‌های مجله ی «شعر» نیز چاپ شده بود). برای آشنایی بیشتر با ارایش فرید، نک: «سکوت، آینده من است»، عاشقانه‌های ارایش فرید و اشعار دیگر، (دوزبانه)، انتخاب، ترجمه و مقدمه، علی عبداللهی، نشر کاروان، ۱۳۸۷ (ص ۱۸۶).

۱۲. دفاع از گرگ‌ها، نمونه‌هایی از شعر امروز آلمان، انتخاب، ترجمه و مقدمه: تورج رهنما، نشر چشمه، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰.

ترجمه سوم^{۱۳}:

وزغها

کودکان برای سرگرمی

به وزغها

سنگ پرتاب می‌کنند

اما وزغها

واقعاً می‌میرند!

ترجمه چهارم^{۱۴}:

جدی

پسر بچه‌ها

به شوخی

سنگ

به سوی قورباغه‌ها

پرتاب می‌کنند

قورباغه‌ها

به جد

می‌میرند.

فکر می‌کنم برای بیان منظوم از عبارت عنوان گفتار، همین چند مثال کفایت کند. باید این را نیز خاطر نشان کنم که قصدم از آوردن ترجمه‌های مختلف، نقد آن ترجمه‌ها نبود، بلکه نشان دادن گوناگونی و تفاوت حاصل کار ترجمه به قلم مترجمان مختلف و ایجاد لحن‌های مختلف در زبان دیگر از یک شعر واحد است. بی‌تردید در این مورد می‌توان نکات بسیاری گفت که می‌گذارم به وقت دگر. ۲۵

۱۳. اربش فرید، شعر عاشقانه برای آزادی، برگردان محمد خلیلی - ژیللا مشعشی، انتشارات مازیار، ۱۳۸۲، ص ۳۰.
 ۱۴. مرگ را با تو سخنی نیست، گزیده‌ی شعرهای اربش فرید، به انتخاب و ترجمه‌ی خسرو ناقد، نشر چشمه، ۱۳۸۶، ص ۵۵.